

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.299100.2108>

The purpose of life in Sartre's plays

Abstract

The purpose of life "is one of the most fundamental philosophical issues in the modern age. One of the most important philosophical, psychological and religious issues of man in the new era and the era of industrialization of societies and the all-round progress of science and technology is life, which is what we deal with every day. The purpose of this research is to raise the issue of life purpose, to express different views in general and to express Sartre's view in particular and to critique it. Because this study takes a fresh look at the purpose of life, it can be used by anyone who is concerned with or working in this field. And it has been absurd, and with death it rejoins nothingness. So we humans only exist a short distance away and have no choice but to be active. From the point of view of existentialists, it is human beings who can and should determine their goals and purposes of life and give meaning and meaning to their lives while creating and changing the nature of themselves. If man does not live for a purpose beyond his own, the emptiness and inherent meaninglessness of life will swallow him up and drown him in despair and despair. In his plays, he deals with the meaning of life in various ways.

Keywords: purpose of life, Sartre, Sartre plays, existentialism

هدف زندگی در نمایشنامه های سارتر

علی رضا سلطانی¹
 علی رضا یوسفی²
 نرگس کشتی آرای³

تاریخ دریافت :
 1401/4/10

تاریخ پذیرش:
 1401/6/7

چکیده

هدف زندگی « یکی از اساسی ترین موضوعات فلسفی در دوران جدید است. « یکی از مهم ترین موضوعات فلسفی، روان شناختی و دینی انسان در دوران جدید و عصر صنعتی شدن جوامع و پیشرفت همه جانبه علم و فناوری است زندگی همان چیزی است که ما هر روز با آن سروکار داریم. هدف این پژوهش طرح مسأله هدف زندگی، بیان دیدگاه های مختلف به طور کلی و بیان دیدگاه سارتر به طور خاص و نقد و بررسی آن میباشد. از آنجا که این پژوهش نگاهی تازه به مسأله هدف زندگی را مد نظر قرار داده، برای همه کسانی که دغدغه این مسأله را دارند و یا در این حوزه فعالیت میکنند، میتواند مورد استفاده قرار گیرد. سارتر بر آن است که انسان قبل از آنکه موجودیت بیابد هیچ و پوچ بوده است و با مرگ دوباره به عدم می پیوندد. بنابراین ما انسانها فقط در فاصله کوتاهی هستی می یابیم و چاره ای نداریم جز آنکه فعال باشیم. از دیدگاه آگزیستانسیالیست ها، این انسانها هستند که می توانند و باید اهداف و مقاصد خود را از زندگی تعیین کنند و ضمن آفرینش و تغییر طبیعت خویشتن به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشند. اگر انسان بخاطر هدفی فراتر که برای خود تعیین می کند زندگی نکند، پوچی و بی معنایی ذاتی زندگی او را خواهد بلعید و غرق در یاس و نومیدی خواهد ساخت. او در نمایشنامه هایش به طرق مختلف به معنای زندگی می پردازد.

کلمات کلیدی: هدف زندگی، سارتر، نمایشنامه های سارتر، آگزیستانسیالیسم

¹ دانشجوی دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

alirezasantani1400@gmail.com

² استاد گروه علوم پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

alirezayousefi1400@yahoo.com

³ دانشیار گروه علوم تربیتی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

keshtiaray@yahoo.com

تعداد کثیری از مردم، در حال زندگی کردن هستند، بی‌آنکه اصولاً به معنای زندگی بیندیشند ولی وقتی رابطه فرد با خودش، با اجتماع، با طبیعت، با خالق و... مختل شود «زندگی» هم مورد پرسش قرار می‌گیرد. هدف زندگی» یکی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی، روان‌شناختی و دینی انسان در دوران جدید و عصر صنعتی شدن جوامع و پیشرفت همه‌جانبه علم و فن-آوری است. یافتن معنای زندگی مستلزم آن است که جوینده قبل از هر چیز انسان و سرشت انسانی را بفهمد. لیکن این هم برای درک معنای وجود انسانی کافی نیست. انسان در طبیعت تنها نیست و ما نمی‌توانیم جدا از بقیه چیزها به درک انسان نائل آئیم. همانطور که قبلاً گفته شد انسان را باید در رابطه با سایر موجودات و در رابطه با جایگاه او در گیتی باز شناخت. از آنجا که این شناخت در زمان‌ها و مکانها و شرایط مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افراد تفاوت دارد، لذا معنای زندگی برای اندیش ورزان مختلف همواره متفاوت بوده است. انسانها فقط در فاصله‌ی کوتاهی هستی می‌یا بد و چاره نیست جز آنکه فعال باشد بنابراین این انسانها هستند که می‌توانند و باید اهد اف و مقاصد خود را از زندگی تعیین کنند و ضمن آفرینش و تغییر طبیعت خویشتن به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشند در غیر اینصورت پوچی زندگی آنها را به یاس و ناامیدی می‌کشاند. انسان باید نقشه زندگی خود را ترسیم نماید و درمیان جبر علمی، نظری درباره خود داشته باشد اگر انسان به خاطر هدفی فراتر که برای خود تعیین می‌کند زندگی نکند پوچی و بی‌معنایی ذاتی زندگی او را خواهد بلعید و غرق در یاس و نومیدی خواهد ساخت البته نه زندگی ای مطابق با سلیقه دیگران، بلکه زندگی کاملاً فردی و شخصی. در این قرن، زندگی برای انسان آبستن معنا است ولی او باید زندگی اش را به تنهایی و با تک تک انتخاب هایش بسازد و بار مسئولیت بازیابی معنی تنها بر دوش خودش است. زندگی که باید آن را در آن سوی نومیدی ساخت.

ژان پل سارتر به عنوان نماینده بارز مکتب اگزیستانسیالیسم، علی‌رغم اعتقاد به پوچی ذاتی زندگی اصرار دارد که بشر خود باید به زندگی خویش معنا ببخشد انسان در هر لحظه از زندگی خود تواناست که در بین گزینه‌های مختلف، آزادانه یکی را برگزیند، و می‌تواند خود معنای زندگی خویش را بسازد و به آن معنایی را بدهد که بر زمینه‌ی آن بسر می‌برد از نظر سارتر اگر انسان بتواند همه اشیاء موجود در عالم را وسایلی ضروری در نظر بگیرد برای غایتی که در زندگی دارد دیگر هیچ شیء نا ضروری و زیادی وجود نخواهد داشت. بی‌معنا بودن به معنای بی‌فایده بودن است و کسانی که خود را افراد مهمی می‌دانند هیچگاه احساس پوچی نمی‌کنند پیدا است که به اعتقاد سارتر، انتخاب هدف در زندگی، پوچی و بی‌معنا بودن را از بین می‌برد. از نظر سارتر اگر انسان بتواند باور کند زندگی اش دارای هدفی است و او مأموریت یا وظیفه ای برای انجام دادن دارد که هیچ کس دیگر نمی‌تواند آن را انجام دهد، در این صورت احساس پوچی وجودش محو می‌شود و زندگی در نظرش بی‌هدف و ناضروری نخواهد بود. اگر انسان بتواند همه اشیاء موجود در عالم را وسایلی ضروری در نظر بگیرد برای غایتی که در زندگی دارد دیگر هیچ شیء نا ضروری و زیادی وجود نخواهد داشت. بی‌معنا بودن به معنای بی‌فایده بودن است و کسانی که خود را افراد مهمی می‌دانند هیچگاه احساس پوچی نمی‌کنند. (همان) پیدا است که به اعتقاد سارتر، انتخاب هدف در زندگی، پوچی و

بی معنا بودن را از بین می برد. سارتر خود می گوید: «آن چه اصالت بشری اگزیستانسیالیستی می نامیم عبارتست از تعقیب هدف های برتر و درون گرایی تعقیب هدف های برتر یعنی فرا رفتن جاودانه بشر از حد خویش» (سارتر، 1389، ص79)

اما در نمایشنامه های او:

1-1 مرده های بی کفن و دفن:

گاهی زندگی یک اشتباه است اما این کاملاً به خود آدم و انتخاب او گره خورده است اگر من مقصرم، خرابکارم، قاتلم... به خودم مربوط است خودم خواسته ام، انتخاب خودم بوده است. دنبال همان هدفی است که خودم تدوین کرده ایم. البته چه زمانی به این اشتباه پی می بریم؟ یا توان، یا برنامه، یا راه را اشتباه آمده باشیم. در این نمایش ما با دو گروه و دو نوع زندگی روبه رو هستیم. یک گروه مبارزو یک گروه شکنجه گر، هر دو گروه برای زندگیشان هدف دارند، و هر کدام هدف گروه بعدی را اشتباه میدانند.

هانری: کاش می توانستم به خودم بگویم آن کاری را که از دستم بر می آمد انجام دادم اما بدون شک این توقع زیاد است. سی سال خودم را مقصر حس کردم. مقصر، برای اینکه که زندگی می کردم. حالا خطای من باعث شده که خانه ها آتش بگیرند و مردم بی گناه بمیرند. خود من هم مقصر خواهم مرد. زندگی من فقط یک اشتباه بوده است.

انسان از آن جا که مختار است می تواند دائماً طرحی در اندازد و بشود آن چه که نیست. او مختار است و آن چه از خودش می سازد بستگی به خودش دارد. بشر به عبارت دیگر، هیچ نیست مگر آن چه از خود می سازد. بشر همان است که از خود می خواهد (سارتر، 1391، ب، ص25). بنابراین، هرگز نمی توان برای «بودن» اصولی بنیادین وضع کرد. انسان در هر دوره از زندگی اش شکل خاصی پیدا می کند (سارتر، 1344، ص6).

رتبه بندی کردن زندگی، یا به حساب نمی اییم، یابی اهمیت هستیم یا در حالت خنثی بسر میبریم، یابی فکر و خیال، اما زمان مفید زمانی است که به خودمان برسیم:

هانری: ما دیگر به حساب نمی آییم. ما مرده های بی اهمیت هستیم. برای اولین مرتبه است که در زندگی به خودم اجازه می دهم بی فکر و خیال باشم. این درست همان مقدار زمانی است که من بتوانم به خودم برسم.

مهمترین عاملی که به زندگی معنا میبخشد هدف است و رسیدن به هدف را بهترین شکل زندگی میدانند:

کانوریس: من برای رسیدن به هدف زندگی می کردم و می دانستم که بالاخره مرگ به همین شکل خواهد بود.

قایل بودن به اینکه نحوه ی زندگی گاهی اشتباه است و منتظریم دیگران اشکال ما را برطرف کنند:

هانری: زن ها دارند بچه هایی درست می کنند که جای ما را خواهند گرفت. ما کوشش خودمان را کردیم که زندگی مان را تبرئه کنیم ولی تیرمان به سنگ خورد. حالا ما می میریم و مرده هایی هستیم که عذر موجهی ندارند.

«بشر، اول وجود می‌یابد، متوجه وجود خود می‌شود، در جهان سر بر می‌کشد و سپس خود را از طریق کردار و عملش می‌شناساند» (سارتر، 1376: 28).

انتظارات خود تا به مرحله عمل در نیایند دارای ارزش نمی‌باشند:

لوسی: زندگی. بله. یک زندگی که توأم با آینده بود. من در انتظار زندگی می‌کردم و تو را در انتظار دوست داشتم.

آرزوها از نگاه سارتر اگر مبنای تحرک انسانها گردند پذیرفتنی هستند مدینه فاضله سارتر شهر آفتاب است:

لوسی: فکر می‌کردم باید همیشه زیر آفتاب زندگی کرد.

1-2 درنمایش در بسته:

و این زندگی بلا انقطاع زندگی یعنی موقعیت، و در آن رنج است و اجبار و فریاد:

گارسین: ساکت باشید. فریاد نخواهم کشید، آه نخواهم کشید، اما می‌خواهم با موقعیت روبرو شوم. چرا رنجی اجباری؟ آها فهمیدم، یک زندگی بلا انقطاع.

به جرات میتوان گفت بهترین نوع زندگی را همراه با آگاهی میبینند و در این راه چشمان باز بهترین عنوان برای آگاهی است:

گارسین: چه خوب. پس آدم باید با چشمان باز زندگی کند. (9) سارتر معتقد است که آزادی موجب می‌شود که انسان ارزش و لیاقتی را به دست آورد و از طریق رجوع به آن ارزش، تصمیم بگیرد و مسائل غیر مترقبه پیش رو را حل و فصل نماید. در آخر، انسان می‌تواند به دلخواه خود آن ارزش را نگه دارد و یا از بین ببرد. (سارتر، 1306: 38).

گاهی معنای زندگی با ارزش‌ها همراه است و به گونه ایست که دیگران در چشم جا دارند است:

اینه: مثل هسته طلا در نور خورشید در نگاهم زندگی خواهی کرد.

من گرچه در بین خانواده، دوستان، همکاران و دیگران زیست می‌کنم، اما به نحوه دلهره آوری به حال خود وانهاده شده ام تا زندگی خود را بسازم. دیگران تنها تا حدی به من کمک می‌کنند که طرحی برای تحصیل این کمک داشته باشم. (سارتر، 1397، صص 15 و 16)

یکی از ویژگی کلیدی سارتر دیگران است. حتی تصمیم گیری در مورد زندگی دیگران و تاثیر بر سرنوشت فرد بستگی شدید به دیگران دارد.:

گارسین: دست هایش را آزاد می‌کند آنها مرا فراموش نخواهند کرد. اگر چه آنها هم خواهند مرد، اما دیگرانی خواهند آمد و این حکم را تکرار خواهند کرد، زندگی ام را در دستان آنها باقی گذاشتم.

از نظر سارتر، انسان آن چیزی است که می توانسته بشود اما به سبب برخی موانع نشده است؛ به عبارت دیگر نابغه ناشناخته، وجود ندارد. اگزیزستانسیالیسم، انسان ها را به عمل تشویق می کند؛ زیرا به آنان می گوید که امیدی جز به عمل نباید داشت و آن چه به بشر امکان زندگی می دهد، عمل است. (علوی تبار، 1381)

تمام انسان یعنی تمام زندگی و با پایان آن همه چیز تمام میشود پس همه چیز یعنی همین دنیا، و همه آدمی یعنی همه اعمال او:

اینه: آدم همیشه یا خیلی زود می میرد، یا خیلی دیر و اکنون زندگی همین جاست. تمام شده. خط را کشیده اند فقط نتیجه باقی مانده است. تو چیزی غیر از زندگی ات نیستی.

3-1 درنمایشنامه شیطان و خدا:

سارتر هم به زندگی جسمانی انسانها توجه دارد هم به زندگی روحانی و در این دسته بندی اجرای آن را در دو بعد اجتماعی و انفرادی میبیند:

ناستی: همه ی مردم برابر و برادرند، همه در خدا هستند و خدا در همه ی آنهاست، روح القدس از همه ی دهان ها حرف می زند، همه ی مردم کشیش و پیغمبرند، همه کس می تواند غسل تعمید بدهد، خطبه ی عقد بخواند، بشارت بیاورد، گناهان را ببخشد. هر کس در زندگی جسمانی خود مجتمعا با دیگران است و در زندگی روحانی خود منفردا با خدا.

سارتر در برگرداندن آزادی و امید ویا پاکی به دیگران، تفاوت قائل میشود و ارزش و اهمیت هر دو را به یک اندازه نمیبیند:

هاینریش: تو آزادی را به آنها بر می گردانی، زندگی و امید را به آنها بر می گردانی. ولی آیا به من، ای سگ ملعون، به من که مجبور به خیانتم کردی، پاکی را پس می دهی؟

گاهی انسانها از نگاه سارتر خود را تابع جبر میدانند و فرمان بردن یا نبردن را هدف و ارزش زندگی خود می دانند و همین انتخاب را تمام زندگی میدانند:

گوتز: نه! (مکت) من برای فرمان دادن خلق نشده ام. من می خواهم فرمان ببرم و اطاعت کنم. هیچ چیز نیست مگر این زندگی. ما غیر از زندگیمان چیزی نداریم.

از نظر سارتر و بر مبنای پدیدارشناسی اش، آزادی مبتنی بر وجود لئفسه (آگاهی) است، و بر این اساس است که جهان به صورت یک وجود نظام مند بر آگاهی پدیدار می شود. این بدان معناست که آگاهی در پدیدار ساختن جهان نقش کلیدی دارد و بدون آن ما می مانیم و امور مطلق (وجود فی نفسه) که تیره و نامتعیین هستند و به تبع بی معنا. بدین ترتیب انسان ها دیگر چشمی مرده در جهان محسوس نیستند و قادرند که به اشیاء و امور معنا دهند. آنها برای آینده طرحی دارند و باید با وجود واقع بودگی میان گزینه های مختلف انتخاب کنند و وضعیت را به دلخواه خویش تغییر دهند (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۸).

3-4 درنمایشنامه مگسها:

سارتر برای نقش انسانها ارزش خاصی قائل است نقش خودشان ، که سست عنصر شوند یا قهرمان زبون یا متعالی، این خود انسانها هستند که خود را می آفرینند:

:اورست: آدم هایی هستند که ملتزم و در قید و بند زاده می شوند؛ آنها انتخابی ندارند، در راهی رها شده اند، در انتهای راه، نقشی انتظارشان را می کشد، نقش خودشان؛ آنها می روند، پاهای عریانشان محکم و با شتاب بر زمین فرود می آید و با سنگ ریزه ها خراش می خورد. آیا این ها به نظر تو، معمولی و پیش پا افتاده است؟ مثل یک سرخوشی ناشی رفتن به «جایی»؟ و دیگرانی هم وجود دارند، انسان های ساکت و خاموش، که بار سنگین تصاویر مغشوش و زمینی را در ته قلبشان می فهمند؛ زندگی شان دست خوش تغییر شده است برای آنکه، روزی از روزهای کودکی شان، در پنج سالگی، در هفت سالگی . . بس است: این ها انسان هایی برتر نیستند.

انسانها میتوانند در آنی و لحظه ه ایی، به سوی سیرورت یا کینونت قدم بردارند به سوی شدن را بودن:

کلیتمنستر: من چیزی ندارم به تو بگویم، الکترو. می بینم که تو در راه نابودی خودت و نابودی ما گام برمی داری. اما چه توصیه ای می توانم به تو داشته باشم، منی که تنها در یک سحرگاه، زندگی خود را به تباهی کشاندم؟ تو از من نفرت داری، فرزندم، اما آنچه که بیشتر مرا نگران می کند، این است که تو، به من شباهت داری؛ من اسیر این چهره زود رنج را داشته ام، این خون نا آرام را، این چشمان مکار را - و اینها هیچ نشانه خوبی به ارمغان نیاورده اند.

امید و نا امیدي از واژه های اصیل فلسفه وجودی هاست شروع زندگی، آغازیدن آن، با این کدها انجام میپذیرد:

اورست: آن چه را که بعداً بخواهند: آنها آزادند، و زندگی انسانی در آن سوی ناامیدی است که شروع می شود.

زندگی به خودی خود، پیش از آن که ما آن را زندگی کنیم، هیچ است. (سارتر، 1397، ص25)

سرنوشت و سرشت یا میتواند زندگی ما را یا تلخ و یا شیرین کند بسته به ماست که تسلیم گردیم یا آن را با اقدام و عملمان ان را شیرین کنیم:

اورست: آیا من خود چنین تصویری می کردم؟ کلماتی را که من بر زبان می رانم از دهانم بسی بزرگ تر است، زندگی را به کام من تلخ خواهد کرد؛ سرنوشتی که بر من رقم می خورد، برای جوانی ام زیاده سنگین است، آن را درهم خواهد شکست.

سارتر تمام بار مسئولیت و تعهد را بر دوش انسان می گذارد و معتقد است که بشر بدون هیچ اتکایی محکوم است که در هر لحظه بشریت را بسازد (سارتر، ۱۳۴۴، ص ۳۲).

گاهی معنای زندگی را حتی با جنایت رقم میزنند و به راحتی مسئولیت این جنایت نیز پذیرفته میشود:

اورست: من در حضور شعاع آفتاب مسئولیت کامل این جنایت را بر عهده می گیرم. این جنایت، دلیل من برای زندگی کردن است و برای غرورم، شما نه می توانید مرا کیفر دهید و نه غمخواری ام کنید، و برای همین است که من علت ترس شما هستم.

فلسفه اگزیستانسیالیسم تلاش می کند که استعدادها و امکانات انسان ها را برایشان آشکار کند و این باور را در آنان به وجود آورد که امکانات فراوانی در اختیارشان قرار دارد و انسان همواره می تواند با انتخاب صحیح و تلاش خویش بیش از آنچه هست، باشد و شکوفا شود. در کل فلاسفه اگزیستانسیالیست، معتقدند که «موجودیت بشر وابسته به تعقیب هدف های برتر است» (سارتر، 1306: 79).

1-5 در نمایشنامه دستهای الوده:

گاهی اوقات انسانهای سارتر در پی رسیدن به زندگی جدیدی هستند و برای آن حاضرند برای فراموش کردن گذشته خود و شروع کردن زندگی جدید خودشان را به سختی بکشانند:

هود ه رر: اینکه آدم خودش را هرروز پسر یک آدم ثروتمند ببیند نباید هم زیاد چنگی به دل بزند. بداست که زندگی آدم اینجوری شروع بشود. چرا تو که می خواهی گذشته ات را فراموش کنی، دفن کنی، آن را توی این چمدان به دندان گرفته ای و با خودت اینور و آن ور می کشی؟ (حرکت مبهم هوگو) به هر صورت تو خیلی به خودت مشغولی.

ترس از مرگ دیگران باعث خود افزایش آگاهی میکرده و سارتر این آگاهی را بلد بودن نحوه ی زندگی میدانند:

هود ه رر: من آدم هایی را که از مرگ دیگران می ترسند ترجیح می دهم، چون همین دلیل آن است که این جور آدم ها بلدند زندگی کنند.

سارتر و معنای زندگی:

سارتر یکی از تأثیر گذارترین متفکرانی است که زندگی را ذاتاً، فاقد معنا دانسته و بر پوچی آن تأکید دارد، ولی همواره در پی آن است که با جعل معنا بر این پوچی غالب آید (سارتر، 1397، ص125)

گاهی انسانها به مرحله ای میرسند که هدف خود از زندگی را میدانند، علاوه بر نبودن خود را عبث و بیفایده میبینند:

هوگو- من برای زندگی کردن ساخته نشده ام. من نمی دانم زندگی چیست و احتیاجی ندارم که بدانم، من آدم زیادی ام برای من جایی وجود ندارد. مزاحم دیگران هستم. هیچ کس مرا دوست ندارد و هیچ کس بهم اعتماد نمی کند.

1-6 در نمایشنامه گوشه نشینان آلتونا:

از نظر سارتر منظور از اگزیستانسیالیسم. فلسفه ای است که زندگی بشر را ممکن می کند و از طرفی اعلام می دارد که هر حقیقتی و عملی، متضمن یک محیط و یک درونگرایی بشری است (سارتر، ۱۳۸۰: ۲۱)

سارتر در گوشه نشینان آلتونا به زندگی نگاهی درونگرایی همراه با طراحی درون خواسته مینگرد او در پی آن است که این زندگی و گوشه نشینی موهای او را سفید و او را آماده مرگ نموده است:

پدر: (که صدای او را نشنیده است). مرگ من حالا ادامه زندگی من است بدون وجود من. (سکوت می کند. نشسته و در صندلی فرورفت) ه است و نگاهش ثابت است). موهایش سفید می شود... بدنش مثل زندانی ها پیه می آورد.

فلاسفه مکتب اصالت وجود، انسان را موجودی آگاه و با شعور می دانند. آنها معتقدند، هنگامی که موجودی هستی جسمانی می یابد، یا به قول سارتر به هستی پرتاب می شود، در جریان زندگی اش و در مواجهه با مسائل جهان مادی، ناگزیر به انتخاب است. او از طریق انتخاب هایش، علاوه بر این که ماهیت خویش را می آفریند و خود را می شناسد، با عملش، به دیگران نیز شناسانده می شود یا به عبارتی، «بشر، اول وجود می یابد، متوجه وجود خود می شود، در جهان سر بر می کشد و سپس خود را از طریق کردار و عملش می شناساند» (سارتر، 1376: 28)

گاهی در مقام مقایسه بر می آید و بین زندگی پدر و پسر با تاکید بر انتخاب مورد تقدم و تاخر قرار میگیرد:

پدر: البته زندگی هر کسی عزیز است. ولی اگر قرار بر انتخاب باشد، من فکر می کنم که زندگی فرزند مقدم است غصه فرانتز را نخور: فرانتز آدمی نبود که از شکست، متوقف بشود.

زندگی به خودی خود هیچ است اما به عهده ی شماست که به زندگی معنایی ببخشید ارزش چیزی نیست جز معنایی که شما برای آن برمی گزینید. (سارتر، 1391: 76 و 77)

گره زدن دلیل زندگی نزد سارتر، و توجیه آن، با ساختن کشتی برای آلمانها در جنگ جهانی:

آدم باید دلیلی برای زندگی کردن داشته باشد، باید زندگی اش را توجیه کند. اشکال قضیه در این است که آنها در مورد من اشتباه کرده بودند. (بی مقدمه). آیا کشتی سازی زندگی آدم را توجیه می کند؟

سارتر خویشتن در حال ساخته شدن را با ساخته شدن یک ملودی موسیقایی شبیه می داند. او باور داشت همان طور که نت های مستقل سازنده یک ملودی هستند، کنش های التفاتی انسان که از گزینش های او در وضعیت حاصل می آید نیز تحقق یک شخصیت را زمینه سازی می کنند. بر این اساس، همان گونه که یک ملودی حاصل نت های گذشته تا اکنون است، شخصیت فرد هم حاصل گزینش های پیشین است. انسان آنچه را هست خود ساخته است. بنابراین، همان طور که یک موسیقیدان می تواند اثری بدیع یا تقلیدی به وجود آورد، انسان نیز می تواند خویشتنی اصیل یا غیر اصیل از خود بسازد. «با شبیه شدن به یک نت ساکسوفون... و شبیه یک ملودی، شخص می تواند در توجیه وجود خودش توفیق یابد» (سارتر، ۱۳۹۱ الف، صص ۳۰۸، ۳۰۹)

از نگاه سارتر زندگی گاه مضحکه است و رابطه مستقیمی با ساخته شدن زندگی آدمها دارد.

از فرانتز: در قرن سی ام. آیا مطمئنی که این مضحکه زندگی ما را اولین بار است که نمایش می دهند؟ آیا ما زنده ایم یا از نو ما را ساخته اند؟ (می خندد). راست بایست. اگر طایفه خرچنگیان مشغول تماشای ما باشند مطمئن باش که ما را خیلی زشت می بینند.

دربعضی شرایط باز هم سارتر زندگی را با تاسی و تاثیر گذاری دیگران می بیند و نقش دیگران که بارها خصوصا در نمایشنامه در بسته به آن پرداخته را در تغییر آدمها موثر میدانند و حتی صحنه دیگران را دلیلی برآب به زمین فرو رفتن میدانند:

فرانتز: خوشبخت در جنهم؟

(بی وقفه و با هیجان) خوشبخت در جنهم، بله. نه دست شماست نه دست من. خواهش می کنم، استدعا می کنم همینطور که هستیم بمانیم. بی حرف و بی حرکت انتظار بکشیم. (بازوی فرانتز را می گیرد). وضع را تغییر ندهیم. دیگران تغییر می دهند، یوهانا، دیگران ما را تغییر خواهند داد. (مکث) خیال می کنید که لنی می گذارد ما زندگی بکنیم؟ اگر زندگی آدم مورد تأیید و تصویب نباشد، اگر صحنه بر آن نگذارند، مثل آب به زمین فرو می رود.

گاهی مترصد آن است که فراموشی میتواند دلیلی بر زندگی باشد و این حرف زمانی به گوش میرسد که به دنبال آن است که بیگناهی خود را به اثبات برساند و زندگی جدید را با جشن آغاز کند

فرانتز: کاری کنید که من قرون را از یاد ببرم و بتوانم زندگی کنم. شما به حرف های من گوش بدهید، من مترصد نگاههای شما می مانم، جواب شما را می شنوم، شاید روزی، پس از سال های سال، بی گناهی مرا تصدیق کنید و من با خبر شوم. چه جشن پرشکوهی با پا خواهد شد: شما همه چیز من می شوید و مرا همه چیز تبرئه می کند (مکث). یوهانا! آیا می شود؟ آیا ممکن است)

در این میان میل به ماندن آن هم برای مدت طولانی را تجویز میکند و هر کس که این زندگی را از او بگیرد مورد نفرت قرار میدهد:

فرانتز: برای همین است که صدسال زنده می مانم. من غیر از زندگی ام هیچ چیز ندارم. (پریشانحال) فقط همین را دارم! هیچکس نمی تواند آن را از من بگیرد. باور کنید که من از آن متنفرم ولی آن را به هیچ ترجیح می دهم.

(مکث) صبر کن. برای خودم هم فکر نمی کردم که کار به این زودی یکسره شود. (بالبخندی که نمی تواند دلهره او را بپوشاند). عجیب است: این زندگی که زیر آسمان خالی می ترکد. این... بی معنی است. (مکث) کسی درباره من حکم نخواهد کرد، من قاضی نخواهم داشت. (مکث) اما، می دانی، من هم خودم را دوست نمی داشتم.

: انسان در این جهان سرد، تاریک، و بدون "پشتوانه الهی و تاریخی" تنهاست و راهی پیش رویش نیست جز آن که به تنهایی مسیرش را پیدا کند و به معنایی برسد. این تنهایی بشر، وی را به سمت اضطراب و دلهره سوق می دهد و در این وضعیت همه چیز "بی اعتبار" می شود. سارتر در کتاب اگسیستانسیالیزم

وصالت بشر می نویسد " :::: " منظور از اگسیستانسیالیزم عقیده ای است که زندگی انسان را ممکن می سازد و علاوه بر این اعلام می کند که در هر حقیقت و در هر عمل یک زمینه یا اساس انسانی و یک جنبه ذهنی یا عامل درونی انسانی وجود دارد" 13 (سارتر، 1384، ص 13)

اما سارتر در نمایشنامه هایش زندگی را از دریچه های گوناگونی میبیند در گوشه نشینان التوناسخن از گوشه نشینی است انجایی که فرانتس میگوید: من غیر از زندگی هیچ ندارم فقط همین را دارم سخن از گوشه نشینی است گوشه نشین شدن در میان جمع، در کنا هم، سخن از زندگی آدمیان است و تنهایی یکایک آنها (گوشه نشینان التوناسخن)

زندگیم هیچ چیز ندارم فقط همین را دارم (فرانتس) سخن از گوشه نشینی است گوشه نشین شدن در درون جمع در کنار هم سخن از زندگی آدمیان است و تنهایی یکایک آنها

سارتر در این نمایش باز همه به دلهره و اضطراب و وحشت زندگی اشاره میکند:

یوهانا: حقیقت فقط یکی است: وحشت زندگی (دوباره ملتهب می شود). من نمی توانم تحمل کنم! نمی توانم! ترجیح می دهم که به خودم دروغ بگویم. اگر دوستم داری نجاتم بده.

ذلیل دلهره چیست؟ چون انسان خود را مسئول میداند و تکلیفی بر دوش اوست آن هم در این وادی ترسناک و آنهم به تنهایی:

ورنر: تصمیم گرفتن! تعیین تکلیف کردن! مسئولیت همه چیز را پذیرفتن! به تنهایی. به نام صد هزار نفر دیگر. و چطور توانستید زندگی بکنید؟

انسان، از آنجا که مختار است، می تواند دانا طرحی دراندازد و چیزی بشود که نیست. او مختار است و آنچه از خودش می سازد بستگی به خودش دارد. به عبارت دیگر، بشر هیچ نیست مگر آنچه از خود می سازد. بشر همان است که از خود می خواهد (سارتر، ۱۳۹۱-ب، ص ۲۵). بنابراین، هرگز نمی توان برای «بودن» اصولی بنیادین وضع کرد. انسان در هر دوره از زندگی اش شکل خاصی پیدا می کند (سارتر، ۱۳۴۴، ص ۷۶)

سارتر با دو اصل انتخاب و اختیار مسئولیت را قبول میکند که هم مسئول خود که مسئولیت دیگران را نیز بر عهده میگیرد.:

پدر: (با اشاره به ورنر) من اختیار زندگی او را دارم برای اینکه زندگی او از من است، اما من هیچ اختیاری بر زندگی شما ندارم. اگزیستانسیالیسم کوششی برای انصراف بشر از عمل نیست، زیرا به آدمیان اعلام می کند که امیدی جزء به عمل نباید داشت و آن چه به بشر امکان زندگی می دهد فقط عمل است. (سارتر، 1344، ص 53)

در اینجا انتخاب باید توام با عمل باشد و حتی همراه با ارزش:

یوهانا: ورنر، همه چیز روی دایره ریخته شد. حالا نوبت ماست که انتخاب کنیم: یا باید نوکر دیوانه ای بشویم که تو ترجیح می دهند یا باید روی نیمکت متهمان بنشینیم. تو کدام را

انتخاب می‌کنی؟ من انتخابم را کرده‌ام : ترجیح می‌دهم که به دادگاه جنائی احضار بشوم. حبس موقت بهتر از حبس مودب با اعمال شاقه است (خوب)؟

مسئولیت سرشت و سرنوشت دیگران:

یوهانا: قوی روی زمین چه میکند اختیار پدر: کسی است که طبیعتاً در جوار مرگ زندگی می‌کند. او سرنوشت دیگران

را بر عهده دارد.

نتیجه گیری:

سارتر اعتقاد داشت: که انسان‌ها در دنیایی بی‌هدف و پوچ گرفتار شده‌اند، هیچکس از اصول مربوط به دنیا، محتوا و معنا ندارد. تنها اصل وجود است که در زندگی افراد معنا و اصالت دارد. از نظر او، انسان‌ها، ارزش‌ها و دستورات لازم برای زندگی‌شان را خلق می‌کنند. آن‌ها چاره‌ای ندارند که در زندگی‌شان حدود امور را مشخص نموده و برای مواقع بحرانی تصمیم بگیرند. منظور از کشف معنا، از نگاه او این است که زندگی ذاتاً دارای معناست و برای دستیابی به آن باید آن را کشف کرد، دقیقاً مانند سرزمینی که در جایی از جهان مخفی است و برای یافتن آن باید با تلاش آن را یافت. فلسفه سارتری سعی دارد زندگی فرد وجودی را ممکن سازد در واقع هدف آنها زندگی کردن است. البته نه زندگی‌ای مطابق با سلیقه دیگران، بلکه زندگی کاملاً فردی و شخصی. در این فلسفه باید به دنبال معنا بود معنایی که ارزش آن را داشته باشد که به خاطرش جنگید و زیست و حتی مرد. در نمایشنامه‌های سارتر زندگی ساز و کارهای مخصوص به خود را دارد. گاهی زندگی را یک اشتباه میدانند، گاهی عبث و بیهوده است، زمانی، یک مضحکه است، در برخی اوقات با اضطراب و دلهره همراه است، گاهی زندگی هر فرد با زندگی دیگران مقایسه می‌شود و شرایطی فراموشی را دلیلی بر زندگی میدانند اما در همه نمایشنامه‌هایش تغییر در زندگی و معنا بخشی به آن را منوط به موارد زیر میدانند:

1: فرد چگونه انتخاب میکند.

2: انتظارات باید به مرحله عمل در آیند.

3: نقش خود ادمی در تعیین خط و مشی زندگی.

4: گاهی معنا همراه با ارزش باشد.

5: مبنای تحرک بخشی انسانهاشود.

6: همراه با آگاهی باشد.

7: تاثیر دیگران در معنا بخشی به زندگی.

8: هدف دار نمودن زندگی.

سارتر می‌گوید: «ما مثل هنرپیشه‌ای هستیم که بدون تمرین، بدون کوچک‌تر اطلاعی از نمایشنامه و بدون حضور فردی در پشت پرده که ما را راهنمایی کند و بگوید که چه کار باید بکنیم، به روی صحنه می‌رویم و نمایش زندگی‌مان را اجرا می‌کنیم،

ما باید خودمان تصمیم بگیریم که چگونه زندگی کنیم. (کوشی، 1385)

آن چنان که ذکر شد، سارتر این باور است که جهان ذاتاً بی معناست و باید معنایی برای آن آفرید. انسان هر لحظه به وضعیتی پرتاب میشود که از آن بی خبر است و با توجه به آن وضعیت، می بایست به طور مستقل انتخابی برای خود داشته باشد تا بتواند در پرتو آن برای خود معنایی بیافریند. آفرینش معنا بر این اساس، امری کاملاً شخصی و محصول نگاه فرد است درنهایت میتوان گفت سارتر تمام هدف خود را در جمله زیر خلاصه میکند: هدف از زندگی تبدیل شدن به بهترین نسخه خود است.

منابع:

- احمدی، بابک (۱۳۹۰)، سارتر که می نوشت، تهران: مرکز، چ ۴.
- سارتر، ژان پل (۱۳۴۴)، راه های آزادی، ترجمه عنایت اله شکیباپور، تهران: فرخی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۷)، بودلر، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران: نیلوفر، چ ۲.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۱-الف)، تهوع، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران: نیلوفر، چ ۱۲.
- سارتر. ژان پل (۱۳۹۱سب)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر، چ ۱۴.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۱-ج)، کلمات، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران: نیلوفر، چ ۲. سارتر، ژان پل (1397)، اگزیستانسیالیسم نوعی اومانیزم است، ترجمه دکتر داود صدیقی تهران: جامی
- سارتر، ژان پل (1376)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.
- سارتر، ژان پل (۱۳۴۴)، راه های آزادی، ترجمه عنایت اله شکیباپور، تهران: فرخی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۷)، بودلر، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران: نیلوفر، چ ۲.
- سارتر، ژان پل (1345)، شیطان و خدا، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران: انتشارات نیل
- سارتر، ژان پل (1345)، گوشه نشینان التون، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران: انتشارات نیل،
- سارتر، ژان پل (1393)، دربسته، ترجمه سحر جعفری صرامی، تهران: مهرج

سارتر، ژان پل (1352) دستهای الوده، ترجمه جلال ال احمد، تهران: انتشارات رواق

سارتر، ژان پل (1387)، مگسها، ترجمه مهدی روشن زاده، تهران: انتشارات نشر ثالث

سارتر، ژان پل (1390) مردگان بی کفن و دفن، ترجمه پری صابری: تهران: نشر قطره

کوشی، پریش (1385)، درباره اگزیستانسیالیسم سارتر، روزنامه همشهری شماره 3954 تاریخ 1385/1/19.